

ویرایش و نقد ترجمه

In earlier days a craftsman, the typical labourer, received a certain satisfaction from the work he did. His efforts were mostly to his own immediate advantage. He saw the fruits of his work in the complete object he produced and, moreover, the making of this object often required his adaptability or inventiveness to overcome the difficulties which arose. In a real sense one can speak of his being educated by his labour. Today all is changed. A standardized job is done in a standardized manner and a standardized time for a standardized wage. In place of the small forge in the forest, with two or three men doing all

ترجمه پرستو گلپویی نژاد

سال دوم رشته مترجمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران

در گذشته یک صنعتگر، یک کارگر معمولی، از کاری که انجام می‌داد رضایت کامل داشت. کوشش او بیشتر برای استفاده فوری خودش بود. ثمره کارش را در ماده کاملی می‌دید که تولید می‌کرد و بعلاوه، تولید این ماده مستلزم داشتن قوه سازگاری و قوه اختراعی او بود تا بتواند بر مشکلاتی که بوجود می‌آمدند فائق آید. از جهتی یک فرد می‌تواند ادعا کند که بوسیله کارش تربیت شده است. امروزه همه چیز تغییر کرده است. یک شغل استاندارد بصورت استاندارد و در زمانی استاندارد و برای دستمزدی استاندارد انجام می‌شود. بجای کوره آهنگری کوچک در جنگل با دو یا سه نفر که تمام کارها را انجام می‌دهند،

ترجمه پیشنهادی

در گذشته صنعتگر- کارگران آن زمان نوعاً صنعتگر بودند- از کارش رضایتی حاصل می‌کرد. تلاش او عمدتاً فایده‌ای آنی به او می‌رسانید. او ثمره کارش را در شیئی کاملی که می‌ساخت می‌دید. بعلاوه ساختن این شیئی غالباً مستلزم داشتن قدرت سازگاری یا قدرت ابداع او در چیرگی بر مشکلاتی بود که ضمن کار بوجود می‌آمد. می‌توان گفت که کار به معنای واقعی او را می‌ساخت. امروزه وضع کلی تغییر کرده است. کاری معین به شیوه‌ای معین در زمانی معین درازای دستمزدی معین انجام می‌شود. به جای کارگاه آهنگری کوچک در جنگل که در آن دو یا سه نفر تمام کارها را انجام می‌دادند امروزه

the work, there are steel mills in which each man is engaged in only an infinitesimal portion of the whole process. He often has no knowledge of the beginning nor of the end, and he has no interests in making the discovery. He does not share in the ownership of the goods produced. His sole incentive is that at the end of the week he will be entitled to a certain wage. Not infrequently the nature of the work is in itself unpleasant, the conditions of work are trying, and only sheer necessity keeps the worker there. By chance the steel industry has been selected, almost any other would serve equally as an example. In each, the system of production is 'roundabout'; in each, the processes are minutely subdivided; in each, the work is unpleasant, trying, boring; of none can it be said that they offer an incentive to work. For the labourer, the world, viewed in terms of work, is a dull and senseless place.

کارخانه‌های فولادسازی وجود دارد که هر کس در قسمت کوچکی از تمام مراحل مشغول کار است. کارگر معمولاً هیچ اطلاعی از شروع یا پایان مراحل کار ندارد و علاقه‌ای هم به کشف آن نشان نمی‌دهد. در مالکیت اجناس تولید شده سهم نیست. تنها محرکش دستمزد معینی است که در پایان هفته به او تعلق می‌گیرد. ماهیت آن کار به خودی خود مطبوع نیست. شرایط کار خسته کننده است و فقط نیاز محض کارگر را آنجا نگه می‌دارد. صنعت فولادسازی تصادفاً انتخاب شده است، تقریباً هر صنعت دیگری را می‌توان به همین منظور مثال زد. در هر کدام، سیستم تولید غیر مستقیم است. مراحل به بخشهای ناچیز تقسیم می‌شوند. کار نامطبوع، خسته کننده و کسالت آور است. هیچ یک از این موارد نمی‌توانند سببی برای کار باشند. بنابراین برای یک کارگر، جهان، در ارتباط با کار، جایی کسل کننده و بدون لطف است.

ترجمه پیشنهادی

کارخانه فولاد وجود دارد که در آن هر کارگر در بخش بسیار کوچکی از کل فرآیند تولید مشغول کار است. کارگر غالباً هیچ اطلاعی از آغاز یا پایان این فرآیند ندارد و هیچ علاقه‌ای هم به کشف آن نشان نمی‌دهد. او در مالکیت کالای تولید شده سهم نیست. تنها انگیزه‌اش دستمزد معینی است که در پایان هفته به او تعلق می‌گیرد. در بسیاری موارد کار ماهیتی ناخوشایند دارد. شرایط کار توانفرساست و فقط نیاز محض کارگر را در آنجا نگه می‌دارد. صنعت فولاد را بطور تصادفی مثال زدیم. این مطلب در مورد هر صنعت دیگر نیز صدق می‌کند. در هر صنعت نظام تولید «غیرمستقیم» است. در هر صنعت فرآیند تولید به مراحل بسیار کوچک تقسیم شده است. در هر صنعت شرایط کار نامطبوع، خسته کننده و توانفرساست. هیچ صنعتی را نمی‌توان مثال زد که در آن کارگر انگیزه‌ای برای کار داشته باشد. کارگر که جهان را از دید کار می‌نگرد آن را جایی ملال آور و بیروح می‌یابد.

By collecting things, man can give free rein to his inherent avarice. Whether the desire to collect is inborn or not, is not clear. At any rate, it makes its appearance very early in life. Hardly a little boy is to be found who does not collect something: marbles, stamps, coins or birds' eggs. Children are concerned not so much with the quality of the things they gather, as with the number. They will proudly tell you they have 4876 stamps and go on counting and re-counting them, like a miser going through his hoard. They engage in a primitive kind of barter: two match-boxes equal four stamps and so on. Most of us grow out of this tendency. Those who do not, become obsessed with their collections and throughout their lives go on adding to them relentlessly; classifying them scientifically; and boring their friends with long accounts of their progress. Those few who have made a successful job of collecting money, find new and exciting

ترجمه ع. ن. فقیهی

دانشگاه تهران

انسان با جمع آوری ثروت حرص و آرزوی زیاد می‌شود، خواه تمایل به آن فطری باشد یا نباشد، که این برای ما روشن نیست. به هر حال این تمایل در زندگی خیلی زود ظاهر می‌گردد، کم بچه‌هایی پیدا می‌شوند که چیزهایی نظیر مهره‌ها، تمبرها، سکه‌ها، تخمهای پرندگان و... را جمع آوری نکنند. بچه‌ها به نوع چیزهایی که جمع آوری می‌نمایند علاقه‌مندند، ولی نه آنقدر زیاد که به تعداد آنها علاقه دارند. آنها با غرور و افتخار به شما می‌گویند که مثلاً ۴۸۷۶ عدد تمبر دارند و مانند آدم خسیس که اندوخته‌های خویش را مدام حساب می‌کند، چیزهایشان را می‌شمارند و باز می‌شمارند. آنها در همان دوران کودکی به نوعی از داد و ستد ساده دست می‌زنند: مثلاً دو قوطی کبریت را در برابر چهار تمبر معامله می‌کنند. اکثر ما خواهسته‌های آنان را ناچیز می‌شماریم. آنان بمانند افرادی طماع نیستند که با کتز مال دیگران را آزرده خاطر سازند، و در طول عمر سرسختانه در ازدیاد آن بکوشند و بصورت فنی انبار نمایند و با حسابهای مستمر تکاثرشان را به رخ دوستانشان بکشند و آنها را کلافه کنند. اندکی از همینها با پولهای انباشته شده خود، چیزهایی جالب و

ترجمه پیشنهادی

انسان با جمع آوری اشیاء به حرص درونی خود میدان می‌دهد. معلوم نیست میل به جمع آوری در انسان فطری است یا نه، آنچه مسلم است این است که این میل خیلی زود بروز می‌کند. کمتر پسر بچه‌ای را سراغ داریم که چیزهایی نظیر تیل، تمبر، سگ یا تخم پرند جمع نکند. بچه‌ها به نوع چیزی که جمع میکنند کمتر توجه دارند تا به تعداد آن. با غرور به شما می‌گویند که مثلاً ۴۸۷۶ عدد تمبر دارند، و مانند آدم خسیسی که مدام اندوخته‌اش را می‌شمارد، چیزهایشان را می‌شمارند و باز می‌شمارند. آنها به نوعی معامله پایاپای ابتدایی دست می‌زنند. مثلاً دو قوطی کبریت را با چهار تمبر مبادله می‌کنند و نظیر آن. اغلب ما با گذشت زمان این عادت را کنار می‌گذاریم. کسانی که در بند آن می‌مانند همواره دلمشغول کلکسیونهای خود هستند و در طول زندگی خود بی‌وقته می‌کوشند بر آنها بیفزایند؛ به شیوه‌ای علمی آنها را دسته‌بندی می‌کنند و با شرح دور و دراز موفقیت‌های خود دیگران را خسته می‌کنند. معدودی از آنان که در گرد آوری پول موفق بوده‌اند، بازیچه‌های جالبی

toys to buy: expensive antiques, rare pictures, and autograph manuscripts replace the tin soldiers and cigarette-cards of their childhood.

The desire to amass objects is not to be found in individuals only. It expresses itself on a national scale. There can hardly be a great city in the world which does not pride itself in its museums, art galleries, and libraries. Here the business becomes very complicated indeed, for it involves obtaining trains and ships for science museums; dinosaurs and fossils for natural history museums; panthers and tropical fish for zoos and aquariums. Even quite small towns have their museums in which to house the dusty relics, bones and arrow-heads that have been excavated from surrounding fields.

نمونه‌ای نظیر عتیقه‌های گرانقیمت، تصویرهای کمیاب و جالب توجه، کتابهای خطی و... را خریداری نموده و بجای قوطی‌های حلبی و کارتهای سیگار دوران طفولیت، خود را با آنها سرگرم می‌سازند. تمایل به اندوختن اختصاص به افراد ندارد، بلکه خود را در مقیاس قومی و ملی نیز ظاهر می‌سازد. شاید نتوان شهر بزرگی در دنیا پیدا کرد که در آن به موزه‌ها، آثار باستانی و کتابخانه‌های خود افتخار نشود. در این مورد کار، براستی، خیلی پیچیده می‌شود زیرا متضمن آنست که هر چیزی برای موزه‌ای خاص فراهم شود. مثلاً قطارها و کشتیها برای موزه‌های علمی و دایناسورها و فسیلها برای موزه‌های تاریخی، و پلنگ‌ها و ماهیهای جنوب برای باغ وحشها و نمایشگاه‌های جانوران. حتی شهرهای بسیار کوچک هم موزه دارند که در آنها آثار و بقایای خاکی، استخوانها و نوک پیکانهای حفاری شده زمین نگهداری می‌شوند.

ترجمه پیشنهادی

برای خرید در بازار می‌یابند؛ عتیقه‌های گرانقیمت، تابلوهای کمیاب و نسخه‌های اصلی کتابها با دست خط مصنف جای سربازهای حلبی و برجسبهای سیگار دوران کودکی را می‌گیرد. میل به جمع آوری اختصاص به افراد ندارد بلکه در مقیاس ملی نیز ظاهر می‌شود. شاید هیچ شهر بزرگی در دنیا نباشد که به موزه‌ها، نمایشگاه‌های هنری و کتابخانه‌های خود نبالد. در این مقیاس کار جمع آوری براستی بسیار دشوار می‌شود زیرا این کار متضمن آنست که مثلاً برای موزه‌های علمی قطار و کشتی، برای موزه‌های تاریخ طبیعی دایناسور و فسیل و برای باغ وحشها و آکواریوم‌ها پلنگ و ماهیهای گرمسیری جمع آوری کرد. حتی شهرهای بسیار کوچک هم برای خود موزه‌ای دارند که در آن عتیقه‌های غبار گرفته، استخوانها و نوک پیکانهای بیرون آمده از کشتزارهای اطراف شهر نگهداری می‌شود.

نشانی

سهراب سپهری

«خانه دوست کجاست؟» در فلق بود که پرسید سوار.

آسمان مکنی کرد.

رهگذر شاخه نوری که به لب داشت به تاریکی شن‌ها بخشید.

و به انگشت نشان داد سپیداری و گفت:

«نرسیده به درخت،
 کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است
 و در آن عشق به اندازه پره‌های صداقت آبی است.
 می‌روی تا ته آن کوچه که از پشت بلوغ، سربر می‌آرد،
 پس به سمت گل تنهایی می‌پیچی،
 دو قدم مانده به گل،
 پای فواره جاوید اساطیر زمین می‌مانی.
 و ترا ترسی شفاف فرا می‌گیرد.
 در صمیمیت سیال فضا، خش خشی می‌شنوی:
 کودکی می‌بینی
 رفته از کاج بلندی بالا، جوجه بردارد از لانه نور
 و از او می‌پرسی
 خانه دوست کجاست.»

ترجمه نوشین آزادی

کارشناسی ارشد ادبیات انگلیسی

دانشگاه تهران

The Address

"Where is the friend's house?" It was dawn when the rider asked.

The sky paused.

The passer-by bestowed the branch of light he had between his lips on the
 darkness of the sands,

Pointed to a white poplar and said:

"Not far from the tree,

There is an alley which is greener than God's sleep,

And in which love is as blue as the feathers of honesty.

You go to the end of that alley which leads to maturity;

Then you turn toward the flower of loneliness;

Two steps from the flower,

At the foot of the eternal fountain of earth's myths, you stop

And a limpid fear engulfs you.

In the fluid sincerity of the atmosphere, you hear a rustle:

You see a child

Climbing up a high pine tree to take a chicken out of the light's nest

And you ask him

Where the friend's house is."

قابل توجه مشترکین محترم

توجه مشترکین قبلی، فعلی و آینده را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

۱- در چند ماه گذشته چندین نامه از مشترکین دریافت کرده‌ایم مبنی بر اینکه وجه اشتراک را بحساب ما ریخته و قبض آن را به آدرس مجله پست کرده‌اند ولی مجله دریافت نکرده‌اند. ما بنابر وظیفه و با احساس تعهد کامل به کلیه درخواستهای اشتراک که بدست ما رسیده است پاسخ داده‌ایم. با اینحال درخواست می‌کنیم اگر موردی وجود دارد که مجله ارسال نشده است لطفاً ما را در جریان بگذارید. پیشنهاد می‌کنیم مشترکین محترم جهت احتیاط فتوکپی فیش بانکی را پیش خود نگاه دارند.

۲- با توجه به اینکه شماره‌های پنجم و ششم تمام شده است، برای مشترکین جدید از شماره هفتم به بعد می‌فرستیم. برای دریافت دوره سال اول که در یک مجلد تجدید چاپ شده است می‌توانید (فتوکپی) فرم مندرج در صفحه آخر همین شماره را پر کرده و همراه با اصل فیش بانکی برای ما بفرستید تا مجله برایتان ارسال شود.

۳- با آنکه ۹ ماه از تغییر شماره حساب بانکی و افزایش حق اشتراک می‌گذرد، هنوز افرادی مبلغ صد تومان به شماره حساب قبلی واریز می‌کنند. حق اشتراک مترجم در سال ۷۱ مبلغ ۲۰۰ تومان است و لازم است این مبلغ به حساب شماره ۵۱۰۵۶، بانک ملی ایران شعبه مشهد، بنام علی خزاعی فر واریز شود. کسانی که مبلغ صد تومان برای اشتراک فرستاده‌اند طبعاً دو شماره دریافت می‌کنند.

۴- وجه اشتراک را فقط از طریق فوق برای ما بفرستید. متأسفانه تعدادی از پاکت‌های ارسالی بدلیل دقیق نبودن آدرس برگشت خورده است. مشترکینی که نامشان در زیر اعلام می‌شود لازم است آدرس خود را مجدداً و خوانا برای ما بفرستند:

- | | |
|------------------------|--------------------------|
| ۱- آقای محمد حسین صبور | ۶- خانم فریده زراعتی |
| ۲- آقای حمید کریمی | ۷- خانم سعیده مازار |
| ۳- خانم طاهره زرگرانی | ۸- خانم زهرا ضیافتی صباغ |
| ۴- خانم معصومه غفوری | ۹- آقای داریوش مختاری |
| ۵- آقای اسدالله افشار | |

۵- افرادی که مایلند آبونمان خود را تمدید کنند در نامه حتماً قید کنند: «مشترک قبلی».

۶- هر چند پذیرفتن مشترک بر مشکلات دیگر مترجم می‌افزاید، اما براستی باعث افتخار ماست که با جمعی از خوانندگان مترجم از این طریق ارتباط پیدا کنیم. هدف ما خدمت بیشتر به شماست و امیدواریم در این زمینه با بزرگواری و مساعدت و همدلی ما را یاری دهید. در ضمن بدلیل برخی مشکلات شماره ششم با چند روز تأخیر ارسال شد که از این بابت جداً پوزش می‌طلبیم.